



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۴/۳۰

خلیل الله معروفی

اوستاد - استاد - استاذ

تذکر:

مقاله ای را، که اینک سر دست دارید، روز ۱۲ اپریل نوشته شده بود، مگر نسبت گرفتاریها و شاید هم سهل انگاریهای راقم، بعد از این همه تأخیر به آدرس وبسایتها گسیل میشود. خوانندگان عزیز علاقه مند بدین مناسبت پوزشم را بپذیرند و ممنونم بگردانند.

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۲۹ اپریل ۲۰۲۶)

در صفحه نهم اپریل پورتال فاخر "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" مقاله ای مختصر به زبان ارجمند "پینتو" به نظرم رسید، زیر عنوان "اوستاد، استاد او استاذ"، که از قلم وطندار عزیزم، محترم "انجنیر داوود اخک" تراویده است. خواستم ضمن این نوشته بر واقعیتهای زبانی افغانستان روشنی اندازم؛ و بهتر دانستم، که عنوان مقاله ایشان را عیناً اقتباس نمایم. امیدوارم، که این سطور موجبات قناعت آن جناب را فراهم آورد. خوانندگان عزیزی، که مقاله آقای "انجنیر اخک" را نخوانده اند، میتوانند با دکه ای بر لنک ذیل، بر آن دسترس یابند:

[Microsoft Word - 040926-Ing-DAsek--Uostaad-Ostaad-Ostaaz.doc](https://www.microsoft.com/word/040926-Ing-DAsek--Uostaad-Ostaad-Ostaaz.doc)

"استاد" یک کلمه دری/فارسی ست، که در زبان پهلوی در هیئت "ostát" آمده است.

در زبان دری/فارسی بعض کلمات هم به شکل ممدود آمده اند و هم به صورت مقصور. ضمن این نوشته کلماتی را در نظر میگیریم، که "مَدَّ و قصر" متوجه قسمت اول آنها باشد:

- "اشکم"، که حالت ممدود و مطول "شیکم" است

- "استم"، که صورت دراز "سیتم" است

- "اشتر"، که حالت ممدود "شتر" است

- "افغان"، که شکل ممدود "فغان" نیز هست؛ چنان، که "ناله و افغان" میگوئیم. درینجا البته جداً باید توجه داشت، که

این ورژن "افغان" نباید با کلمه مشهور "افغان"، که معرّب "apagán" و به معنای "سوارکار رزمجوی" و یا

"رزماور سوار بر اسپ" است؛ و ترکیب مبارک و پرشکوه "افغانستان" نیز از آن اشتقاق یافته است، کدام ملابسه و

یا التباسی صورت بگیرد!!!

و به همین ترتیب کلمات ذیل را مییابیم:

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

– اسپاه – اسپه – سپاه – سپه؛ اسپاهسالار – اسپهسالار – سپاهسالار – سپهسالار

– اسپهر – سپهر

– اسپند/اسفند/اسپنج – سپند – سپنج

– ایستادن – استادن – ستادن

– استوار – ستوار

– آرمان – ارمان

– اوفتادن – اُفتادن – اُفتادن؛ اُفتاده – اُفتاده – اُفتاده

و هذالقیاس و هذالقیاس.

به همین صورت کلمه "اُستاد" را میبایم، که هیئت مطوّل یا ممدود کلمه "اُستاد" است، که به شکل "اُستا" نیز بسیار زیاد و به کثرت به کار میرود.

جهت انبساط خاطر خوانندگان عزیز، مثالی چند از ادبیات منظوم در زمینه پیش میکشم؛ چه از قدیم و چه از جدید:

– "منوچهری دامغانی"، که از شعرای نامور دوره اول غزنویان و از شاگردان معروف "حکیم ابوالقاسم حسن

عُصری بلخی" بود، ضمن قصیده "شمعیه"، استاد خود را اینطور مدح فرماید:

اوستاد اوستادان زمانه، عُصری

عُصرش بی عیب و جانش بیغش و دل بی فتن

– در "گلستان سعدی" ضمن حکایتی از سیرت شاهان آمده است:

اوقفاده ست در جهان بسیار

بی تمییز ارجمند و عاقل خوار

– ضمن یکی از قصائد معروف "حکیم ناصر خسرو بلخی" میخوانیم:

چون تیغ به دست آری، مردم نتوان گشت

این تیغ نه از بهر ستمگاران کردند

موسی به رهسی دید یکی گشته فتاده

گفتا، که کرا کشتی تا کشته شدی زار؟؟؟

انگشت مکن رجه به درکوفتن کس

نزدیک خـداوند، بدی نیست فرامُشُت

انگور نه از بهر نیبذ است به چرخشت

حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت

تا باز که او را بکشد، آنکه ترا گشت

تا کس نکند رجه به درکوفتن مُشت

– مردم قدیم کابل شبهای دراز زمستان را با گفتن "افسانه و چیستان"، کوتاه میکردند؛ آن هم در حالی، که با فراغ

خاطر در پته‌های گرم و نرم سندلی نشسته و بساط میوه خشک از قبیل "کشمش و جلغوزه" یا "کشمش و نخود" و یا

"توت و چارمغز" روی سندلی هموار میبود

یکی از چیستانهای مشهور و منظوم کابلیان قدیم چنین بود:

اُشتر بُمرد از لاغری، از بس، که پیر بسیار داشت

نزدیک شام وقت سحر، نی در زمین، نی در هوا

جواب این چیستان چنین است:

د پانو شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني دلیکنيزې بنې پاروالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

اشتری، که مربوط به شخصی به نام "لاغری" بود در نزدیکی کشور "شام(سوریه امروزی)" از پای افتاد، آن هم از کثرت پیری و در دم صبح و در بالای پُل، که نه در زمین است و نه در هوا.

- و چیستان منظوم دیگر کابلیان قدیم ازین قرار بود:

اَشْتَرُ گِردن دراز، سوی هوا می‌رود

تُنگِ زری در بغل، تُشنه کجا می‌رود

جواب این چیستان "ابر" است.

"تُنگ" مراد از کوزه یا صراحی آب است، که از گل/سفال یا مواد دیگر ساخته شود.

همدرینجا و بر سیبل یک "شیرغلت" باید پرسید، که "سندلی" درست است و یا "سندلی"؟؟؟

بلی؛ جداً قابل تذکر میدانم، که املاي درست این کلمه، "سندلی" ست، نه "سندلی"؛ و "سندلی" منسوب به "سندل" است، که بوی خوش و گوارا دارد. در قدیم این آله جالب تسخین را از چوب گرانبهای درخت "سندل" می‌ساختند، که در جنگلهای هندوستان می‌روئید. این کار را ازین خاطر می‌کردند تا عطر خوش "سندل" بویهای زننده و گزنده زیر سندلی را خنثی بسازد. و باز قابل تذکر میدانم، که کلمه "سندل" را در ادبیات قدیم دری/فارسی در هیئت "چندن" و "چندل" نیز به کار می‌بردند و اشعاری از "حکیم عُنصری بلخی" و "حکیم فرخی سیستانی" و دیگران در دست است، که این کلمه را به شکل "چندن و چندل" استعمال کرده اند

مردم ایران کلمه "کُرسی" را به جای کلمه "سندلی" مامردم به کار می‌بندند؛ و آنچه را اینک "سندلی" مینامند، در تداول افغانستان به نام "چوکی" معروف است، که اصلاً کلمه هندی ست. مکرراً می‌گویم، که املاي درست این کلمه "سندلی" ست، نه "سندلی"!!! جداً باید تذکر داد، که "سندل" از زبان هندی آمده و به هیچ وجه کلمه "عربی" نیست و املايش در هیئت "سندل" هم برای ما مردم به هیچ وجه جواز ندارد؛ البته باید گفت، که "سندل" معرب کلمه "سندل" و یا "چندل" است، که کاربرد و استعمالش تنها و تنها در "زبان عربی" جائز است!!!

برگردیم به اصل موضوع:

کلمه "استاد" در زبان عوام ما به شکل "اُستا" تلفظ می‌گردد؛ چنان، که "اُستاکار" را معمولاً برای معماران و بنایان و گلکاران به کار می‌برند. در زبان عامیانه بعضاً در عوض "اُستا" از کلمه "خلیفه" هم کار می‌گیرند؛ و "خلیفه" در زبان عوام کابلی بسیار زیاد استعمال میشود؛ آنهم مُعادل کلمه "اُستاد یا اُستا". شرح کلمه "خلیفه" و ارتباطش با موضوع را فعلاً لازم نمی‌بینم.

"مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی"، که عنایت فراوان بر زبان عوام داشت، نیز کلمه "اُستا" را باربار در کتاب شکوهند "مثنوی معنوی" خود استعمال کرده است.

بعد ازین همه تشریحات میرسیم به کلمه "استاد"، مگر پیش از آن به بحثی نیاز داریم، که عبارت است از:

مشکل تلفظی کلمات بیگانه در زبانها:

در جهان حدوداً شش هزار زبان وجود دارند، که از نظر بزرگی و ساحه نُفوذ با ابعاد مختلف عرض وجود میکنند؛ بعضی بس کوچک و محلی هستند و بعضی صولت بزرگ و عالمگیر دارند. همان قسمی، که به نکویی میدانیم هر زبان هیئت خاص خود را دارد - با قوانین ساختمانی و فوننتیک مخصوص به خود. ازین رو وقتی "کلمات بیگانه" وارد زبانی میشوند، در بسا موارد تغییر شکل پیدا میکنند، که به درجه اول متأثر از مسأله فوننتیک "زبان گیرنده"

است. درینجا "زبان عربی" را مدّ نظر میگیریم و تحولاتی را، که "کلمات بیگانه" ضمن ورود درین زبان، متحمل میگردند، بررسی میکنیم. با وجودی، که "کلمات بیگانه" کم و بیش در تمام زبانهای عالم، تغییر شکل مییابند، مگر تغییراتی را، که اعراب زوراور ضمن گرفتن "لغات و کلمات بیگانه" بر آنها تحمیل میکنند، بیحد ردیکال و واقعاً درخور توجّه است؛ خصوصاً، که اعراب بدون دلیل موجّه، "مخارج صوتی" حروف خود را بر "کلمات بیگانه" تحمیل میکنند؛ که بعضاً بسیار مضحک به نظر میرسد. البته همدرینجا باید با تأکید هرچه تمامتر تذکر داد، که بهترین و صادقترین انتقال کلمات در "زبانهای وامگیر" وقتیست، که "هویت فوننتیک" آنها با "زبان بومی"، در تطابق کامل بماند؛ و این بدین معناست، که "زبان وامگیر" باید "تلفظ بومی کلمات بیگانه" را حفظ نماید!!! اعراب مگر هرگز و هیچگاه چنین نمیکند، چون کلمات بیگانه را اولاً زیر ساطور "تعریب" میبرند و بعد مورد استعمال قرار میدهند. جهت نگرشی کوتاه نکاتی چند را مثالگونه در مورد "تعریب" پیش میکشیم:

۱ - تبدیل حروفی، که در زبان عربی وجود ندارد، به یکی از نزدیکترین مخارج حروف عربی؛ از بهر مثال:

- تبدیل حرف "پ" کلمات بیگانه به "ف" - مثلاً تبدیل Apagan به "افغان"
- تبدیل حرف "پ" کلمات بیگانه به "ب" - مثلاً تبدیل "جاپان" به "یابان"
- تبدیل حرف "گ" کلمات بیگانه به "ج" - مثلاً تبدیل Hamburg به "همبورج" یا تبدیل "گلاب" به "جلاب"
- تبدیل حرف "گ" کلمات بیگانه به "خ" - مثلاً تبدیل کلمه "فرسنگ" دری/فارسی به "فرسخ"
- تبدیل حرف "گ" کلمات بیگانه به "غ" - مثلاً تبدیل "اپگان" به "افغان"
- تبدیل حرف "چ" کلمات بیگانه به "ش" - مثلاً تبدیل کلمه "چاچ" (نام قدیم "تاشکند") به "شاش"
- تبدیل حرف "چ" کلمات بیگانه به "ص" - مثلاً تبدیل کلمه "چین" به "صین"
- تبدیل حرف "های غیر ملفوظ" کلمات دری/فارسی به "ج" - مثلاً تبدیل کلمه "فیروزه" به "فیروزج" و یا تبدیل کلمه "هزاره" به "هزارج"

۲ - تبدیل آن حروف کلمات بیگانه، که در زبان عربی وجود دارند، به یکی از مخارج خاصّ "زبان عربی"؛ مثلاً:

- تبدیل حرف "د" کلمات دری/فارسی به حرف "ذ" - مثلاً تبدیل کلمه "استاد" به "استاذ"
- تبدیل حرف "ت" کلمات بیگانه به "ط" - مثلاً تبدیل "واشنگتن" به "واشنطن"
- تبدیل حرف "ک" کلمات بیگانه به "ق" - مثلاً تبدیل کلمه "کهرمان" فارسی به "قهرمان" و یا تبدیل "کُهستان" (مخفّف "کوهستان") به "قُهستان"

و غیرهم و غیرهم. درینجا به همین مختصر اکتفاء میکنم، مگر وعده میسپارم، که ضمن مقاله ای جامع و مفصّل در مورد "تعریب" و قوانینش به صورت بسنده گپ بزنم.

بلی؛ اعراب زوراور - و دل‌بالا باید گفت، "گشنه‌پرزور" - عجیب عادت کرده اند، که کلمات خارجی و بیگانه را خلاف تداول همه جهانیان، اولاً باید در قالب تعریب بُرده و "مُعَرَّب" بگردانند و بعد استعمال فرمایند؛ چنان، که:

- (Σωκράτης) Sōkrátēs فیلسوف معروف یونان عهد عتیق را "سقراط" نامیدند

- (Πλάτων) Plátōn را، که شاگرد نامدار سقراط بود، "افلاطون" نامیدند

- Aristoteles را، که معروفترین شاگرد افلاطون بود، "ارسطو" خواندند

- Andalusia را، که ایالت مشهور اسپانیه است و سابقه درخشان اسلامی دارد، "اندُلُس" خواندند

– Córdoba را، که شهر تاریخی هسپانیاست و در قرون وسطی وجهه خاص اسلامی داشت، به شکل "قُربُبه" تغییر شکل دادند

– "واشنگتن" را "واشنطن" خواندند

– "همبورگ" را "همبورج" نامیدند

– "چین" را "صین" نامیدند

– "جاپان" را "یابان" گفتند

– "چترنگ" را، در هیئت "شطرنج" درآوردند

– "چاچ" را، که نام قدیم شهر "تاشکند" است، "شاش" خواندند

– "گوزگان/گوزگانان" معروف افغانستان را "جوزجان" خواندند

– "سکاوند/سکاوند" (منطقه ای در لوگر قدیم) را "سجاوند" خواندند – چنان، که "محمد بن طیفور سجاوندی" گوئیم، که دانشمند معروف و زبردست قرن ششم هجری در "علم قرائت" بود

– "سکستان/سگستانه" را در هیئت "سجستان" درآوردند، که بعدها به شکل "سیستان" تغییر شکل داد

– "گرگان" (شهری در ایران امروزی) را "جُرجان" خواندند

– "هزاره" را "هزارج" گفتند – که جمع سالم آن "هزارجات" است، که اینک عاماً مورد استعمال ما میباشد

– "ساره" (شهری در ایران امروزی) را "سواج" نامیدند – چنان، که "سلمان ساوجی" گوئیم، که شاعری نامدار است

– "تهران" را "طهران" خواندند – که بعضی مستعربان (عرب مشربان) هنوز هم "طهران" مینگارند

– از "گوهر" کلمه "جَوهر" را بیرون آوردند، که جمع مکسّرش "جواهر" است

– "پنجان" را در هیئت "فنجان" درآوردند، که اینک در "فارسی ایران" تداول عام و تام دارد؛ و "فنجان" همان است، که مردم افغانستان "پیاله" میگویند

– "گلاب" را "جُلاب" ساختند

– "انگبین" را "انجبین" خواندند؛ چنان، که اینک "سکنجبین" داریم، که مرکب از "سرکه" و "انجبین" است

– و "ترگس" را "ترجس"

– و "فیروزه" را "فیروزج"

– و "فرسنگ" را "فرسخ"

– و "چندل/سندل" را در هیئت "صندل" آوردند

– و "تازه" را "طازج" ساختند

– و "برنامه" را "برنامج" – چنان، که اعراب "برنامجالیوم" گویند؛ یعنی "پروگرام امروزه ما" یا "پروگرام امروزی ما"

– و بسیار جالب و قابل شنیدن است اگر بگویم، که اعراب سرمنشی برحال ملل متحد؛ یعنی "انتونیو گوتروش" را در هیئت "انتونیو غوتیریش" مینگارند و همین قسم تلفظ همیفرمایند.

و غیرهم و غیرهم.

این لست را ازین سبب عریض و طویل گرفتم تا خوانندگان عزیز منظری کلی پیدا بکنند ازین نکته، که اعراب چطور لغات و کلمات خارجی و بیگانه - و از جمله لغات و کلمات ما - را طبق ذوق و سلیقه و به مزه دهان خود و به بهانه "قانون تعریب" در هیئت و صورت گویا منزّه و منقّح "عربی" درآورده و همانها را به خورد خود مامردم داده اند؛ و ما بیچارگان تفالّه اعراب را مبارک گرفته و به بارنامه و با افتخار نشخوار همیکنیم!!!

بدین ترتیب میرسیم به کلمه "استاذ"، که "مُعَرَّب"؛ یعنی "تعریب شده" و یا "عربی ساخته شده" کلمه دری/فارسی "استاد" است. درینجا باید جداً تذکر داد، که در حالی، که حرف "دال" از حروف اصلی "زبان عربی" نیز هست؛ و این بدین معناست، که اعراب میتوانند کلمه "استاد" را عیناً و بدون تغییر شکل اخذ کنند!!! با آن هم "دال" کلمه "استاد" را به "ذال" تبدیل کردند، که کاملاً غیر موجّه و بدون دلیل منطقی ست. اعراب بدین هم بسنده نکردند، بلکه کلمات "اساتید" و "اساتذّه" را به حیث "جمع غیر سالم" کلمه "استاذ" عرضه کرده و به وفرت به کار بردند؛ و با تعجب و حیرت بسیار میبینیم، که بعض کسان به جای کلمات خوشنمای "استاد و استادان"، که واقعاً "دری سچه" هستند، با مباحث کلمات معرّب "استاذ و اساتید و اساتذّه" را به کار میبندند!!!

بعد ازین شرح، که بسیار مختصر هم نماند، میرسیم بدین نکته جذری و اساسی، که: "پښتونان افغانستان" واقعاً تعصب زبانی ندارند؛ چنان، که هزاران و بلکه دهها هزار کلمه دری/فارسی را بیدریغ و بدون کدام درنگ و تشویش در "زبان پښتو" نیز استعمال همیکنند؛ آن هم به عین شکل و غالباً بدون تغییرات لفظی. بنا بر چنین واقعتهای مُبرهن و غیر قابل انکار جامعه افغانی نتیجه میگیریم، که: کلمه "استاد" را میتوان بدون چون و چرا و بدون کدام تشویش و دغدغه در زبان ارجمند "پښتو" نیز استعمال کرد؛ و همدریجا با تأکید هرچه تامتر باید گفت، که:

در حالی، که کلمه زیبایی "استاد" زنده و پاینده و تابنده و پابرجا و عاماً مورد استفاده مردم افغانستان میباشد، استعمال کلمه معرّبش؛ یعنی "استاذ" اصلاً و به هیچ وجه جایز نیست، چه برای "دری زبانان" و چه برای "پښتوزبانان" وطن عزیز ما!!!

به حیث "حسن ختام" بایدم گفت:

در حالی، که "پښتوزبانان" افغانستان کلمات بی‌شمار و واقعاً نامعدود - و حتی نیم‌جمله‌ها تا جملات تام - دری را بدون درنگ و بدون کوچکترین تشویش و تردّد و دلزنی، چه در محاوره و چه در کتابت - یعنی چه در تقریر و چه در تحریر - استعمال همیکنند، باید هزاران و بلکه ملیونها بار افسوس خورد، که "متعصبان دری‌زبان" ما عار دارند ازین، که کلمات زیبای "پوهنتون" و "بناوالی" را بر زبان آرند!!!

(خلیل الله معروفی - جرمنی - دوازدهم اپریل ۲۰۲۶)

اوستاد - استاد - استاذ